



سِرِّ نباید خفت

www.ketab.ir

محمد طاهریان

سرشناسه	: طاهریان کشاور، محمدعلی، ۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیدآور	: دیگر نباید خفت : تحلیلی از وقایع تاریخی صدر اسلام / نویسنده محمدعلی طاهریان کشاور.
مشخصات نشر	: ارومیه : یاز، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۴ ص.
شابک	: 978-600-5431-68-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه .
عنوان دیگر	: تحلیلی از وقایع تاریخی صدر اسلام.
موضوع	: حدیث -- جرح و تعدیل
موضوع	: حدیث -- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره	: ۱۲۹۰ ۲/ط ۱۱۴ BP1
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۵۹۵۶۸۱



نام کتاب: دیگر نباید خفت

نویسنده: محمدعلی طاهریان کشاور

تیراژ: ۱۰۰۰

ناشر: یاز نشر

چاپ: ارومیه

نوبت و تاریخ چاپ: چاپ اول ۱۳۹۱

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-5431-68-1 شابک : ۱-۶۸-۵۴۳۱-۶۰۰-۹۷۸

ارومیه، خیابان مدنی، گوی ۱۶، پلاک ۱۰۳ تلفاکس ۰۴۴۱-۰۴۴۱-۲۷۶۴۷۹۵

E-mail: yaznashr@yahoo.com

http://yaznashr.blogfa.com

۰۹۱۴۳۴۰۵۳۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

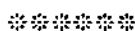
سبحان الله العظيم الكريم و الحنان المنان

سمیع بصیر علیم قدیر رفیع شفیع طیب دیر

خدایی که جان داد، ایمان گرفت. خون داد و پیمان گرفت. ایمان به هم پیمان شدن. پیمان به انسان بودنش، آری انسان برای مسئول ماندن، ماندن برای امید خواندن و خواندن برای جاود ماندن.

پس بخوان ای محمد، تا امت خویش بخوانی به روزی که بخوانند.
(وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)

آخرین بار که من کتاب مقدس را خواندم، فهمیدم که همه ما مسئولیم.



تنها اقراری که می‌توانم در عنوان دغدغه زندگی بیان کنم و نگران آن شوم نه از جانب کتاب است و کتابت، که از جانب فقری است فکرا انگیز که در جامعه من از کتابت در کتاب است. و آن در قالب مغزهای فقیری است در قلمهای حقیر با خطوطی نکیر که در کتبی منکر نقش بسته‌اند و درک این چند جزء جنایی کافی است تا عمق فاجعه‌ای را که اکنون اگر به خود نیابیم در خود بیابیم و آنچه من در طول رسالت انسانی خود که بی‌بسی است به این برادران که (دیگر نباید خفت) تا گفت ناگفتنی‌ها را دیدم نادیدنی‌ها را. تا خواند آنچه را که باید خواند، تا فهمید اینکه میان ما همه، همه ما مسئولیم. بنویسیم تا بخوانیم جامعه‌ای را که تنها خوراک آن معالم تاریخی است که در گذشته بر آن گذشته. بدانیم آنچنان زندگی می‌کنیم که از تاریخ بذر افشانیم. مسئولیم اگر جامعه‌ای را که ایده‌آلش می‌خواهیم در آموزه‌ها و عبرتی که تنها - آگاهی - به ما ارسغان آورده افکارمان را ایده‌آل سازیم. این است که باید بخوانیم اگر می‌خواهیم اندکی بدانیم.

آن شب که از خواب بیدار شدم پدر را کنار خود به روی تخت ندیدم. فهمیدم که (دیگر نباید خفت)

آن روز که دیدگان به سوی افق عطف نمودم سرخی غروب سیاه بدیدم آموختم که دیگر نباید خفت

وقتی که بر بالین بخت سر بنهادم، رخت کرنشی کرد و با لبخندی
نلخ به من گفت: دیگر نباید خفت

آنگاه که در اعماق وجود انسانها نظر کردم در خستگی چشمان آنان
دیدم که می گفت: دیگر نباید خفت

آن وقت که مرا به گورستانی از مردان تاریخ گذر دادند به سنگ دل
نوشتند که باید گفت: دیگر نباید خفت

- آخرین بار که بر لوح تقدیر نظاره کردم دانستم که فقط من
گناهکارم. پس عقل بر آشفت و گفت: دیگر نباید خفت

در آن هنگام که از برادران جدا می شدم گفتند، دگر نباید گفت، جز
دیگر نباید خفت

پس در آن دم خود به پیر رساندم و گفتم، دیگر چه باید گفت،
گفت: (دیگر نباید خفت)

والسلام.

محمد طاهریان.

زمستان ۱۳۹۰، کشاور